

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

تیمورشاه تیموری

المان – شهرک زیزن

نهم جنوری ۲۰۱۵

رفع حجاب زنان در سال ۱۳۳۸

(قسمت اول)

به سلسله خاطرات گذشته این بار به ۵۵ سال قبل برمیگردم و چگونگی رفع حجاب یا روی لچی زنهارا در ولایت شیرغان که در همانجا وظیفه و سکنی داشتم، بیان میدارم. قبلاً شیرغان در تشکیلات دولتی، "حکومت کلان" بود که من مدیر مالی بودم، اما در سال ۱۳۳۸ شیرغان به "حکومت اعلی" ترقی کرد، که در رأس دفتر مالی یک نفر مستوفی مقرر و در رأس ولایت شخصی به اسم محمد صدیق خان وزیری که از خانواده شاهی بود به صفت حاکم اعلی عزت قرار حاصل کرد. محمد صدیق خان وزیری شخص مستبد، دیکتاتور و منفعت جو بود و با مأمورین رویه خوبی نداشت و من به اراده شخصی او از اجرای وظیفه در اداره مالی منفک گردیدم و بلافاصله به اداره تفحصات پترول که در شیرغان یک نهاد نو تأسیس بود مراجعه کرده و پذیرفته شدم. این اداره که به اسم طویل "تفحصات پترول" یاد میشد، یک گروپ ریسرچ بود که در چهار گوشه ولایت موجودیت پترول را تعیین میکرد. دولت افغانستان در ابتداء قرارداد این ریسرچ را با دولت سویدن امضاء کرده بود، که گروپ کارگران سویدنی در شهر سرپل متمرکز و به امر تفحص شروع کرده بودند. اما این کار و قرارداد طرف اعتراض دولت شوروی قرار گرفت. آن دولت میگفت در مجاورت خاک ما نباید تفحص و تجسس پترول توسط دیگران صورت بگیرد، بنابراین دولت افغانستان مجبور شد قرارداد سویدن را فسخ و با خود شوروی این قرارداد را عقد نماید. که بالاخر روسها با دستگاه وسیع تر و فراخ تر شروع به کار کردند و برای روپوشاندن این

که گفته نشود که شوروی تفحص پترول افغانستان را به انحصار خود درآورده است، یک گروه از چکها و یک گروه از رومانیاییها را نیز با کارگران خود ضمیمه کردند. که این هرسه گروه متفق با تجهیزات و دستگاههای مکمل وارد افغانستان شده و در شهر مزار شریف مرکزیت برقرار و دو نمایندگی یکی در شهر شبرغان و دیگری در شهر سرپل قائم نمودند و این در همین مرحله بود که من در جمله مأمورین شبرغان آن شامل کار شدم. چون همه چیز ابتدائی بود، ما تمام کارگران هرسه گروه یادشده فوق را در یک سرای تجارتی ملکیت خواجه عین الدین یکی از زمینداران شبرغان جا داده بودیم. گروههای چکی و رومانیایی تماماً اشخاص مجرد بودند و هر دو نفرشان را به یک اتاق دارای تختهای خواب چوبی جا داده بودیم. اینها به شکل اندیوالی انداز میکردند و یک آشپز داشتند که در یک دیگ کلان برای همه شان نان میپخت. اما گروه روسها با زنهای خود بودند که بعضی از ایشان یک یا دو طفل نیز داشتند. برای هر فامیل آنها نیز یک اتاق از سرای را تخصیص داده بودیم، که دارای تختهای چوبی بودند و خانمهایشان بالای اشتوپهای تیلی که ما برایشان تهیه میداشتیم، غذا آماده میکردند. برای روشنی شبانه یک جنریتر موجود بود که در هر اتاق یک گروه را روشن میکرد. در صحن حویلی یک نت والیبال و یک پرده سینما موجود بود که در ماه یک یادو مرتبه یک فلم روسی و یا آذربایجانی به نمایش گذاشته میشد و تمام آنها یک ترجمان و یک داکتر داشتند.

در ابتداء ثقلت کار در مزار شریف بیشتر بود که رفته، رفته نسبت به کشف بعضی چاههای نفت و گاز این ثقلت به شبرغان انتقال یافت و تعمیر بزرگی تهداب گذاری شد، که تا زمان ورود من در آن تعمیرکار صورت نگرفته بود. زیرا انجنیرهای ما که همه فازغ التحصیل امریکا و بعضی از آنها در ایالت تکساس عملاً در چاهها کار کرده بودند، طوری که انتظار داشتند به امور فنی و مسلکی موظف نشدند و امور فنی به دوش خود روسها بود و انجنیرهای ما به امور اداری موظف گردیدند، که هم بلدیت نداشتند و هم دلسرد بودند. امور اداری این پدیده جدید به سیستم اداری کهنه میچرخید که واقعاً مشکلاتی را بار آورده بود، بناءً وجود من در بین آنها که امور اداری نمایندگی شبرغان به من محول شده بود، امری غنیمت برای دوستان انجنیرم بود، که با صداقت و عزم راسخ شروع به کار نمودم و طرف تحسین و تمجید و اطمینانشان قرار گرفتم. در همین اثناء محمد صدیق خان وزیری حاکم اعلا شبرغان به حیث والی ولایت قندهار عز تقرر حاصل کرد و عوض شان شخصی به اسم محمد شریف خان که یک دوره مأموریت را در مسند قضاء طی کرده بود و او را قاضی محمد شریف خان می گفتند وارد شبرغان شد.

در همین آوان بود که آوازه روی لچی و رفع حجاب زنان از مرکز به اطراف منتشر شد و شنیده شد که در کابل شروع از ملکه حمیرا و خانم زینب خانم سردار محمد داوود، همه زنها چادری از

رخ برداشته اند و به ولایات امر شده تا بصورت مسالمت آمیز و مدبرانه رفع حجاب عملی گردد. من که این امر یکی از آرزوهایم بود و شدیداً درین انتظار بودم، با خود تصمیم گرفتم که درین راه هرچه از دستم بیاید دریغ نکنم. قاضی محمد شریف خان حاکم اعلی شخص فهمیده و مدبر بود او در روز نماز جمعه به منبر برآمد و گفت آنچه حکومت در باره رفع حجاب زنان در مرکز عملی کرده و از تمام اقشار جامعه خواسته است مطابق احکام دین اسلام و اوامر شرع میباشد هر کسی در باره شک و تردیدی و یا اختلافی داشته باشد من با او حاضر به مباحثه هستم و به قناعتش خواهم پرداخت. بناءً بدون پرخاش و درد سر در روز معینی که تعیین میشود، خانمهای تان را با هر نوع لباس مستوری که پسندتان باشد با روهای باز در مجلسی که بدین مناسبت دائر میشود حاضر بدارید و مأمورین شبرغان توسط استعلامیه ها از موضوع آگاه ساخته شدند. روز موعود فرارسید و سالون هتل بناروالی برای این جلسه اختصاص داده شد. من از روز قبل برای این روز آمادگی گرفته بودم چون شهر شبرغان وسیع و قریه ها از هم فاصله دارد، میدانستم که بعضیها شاید به نسبت بُعد مسافه عذر آورند و یا واقعاً رسیده نتوانند؛ بناءً چند موتر جیپ و گاز و کاماز روسی را که وظیفه شفت رسانی کاگران را به عهده داشتند وظائف شان را به دیگران تقسیم کردم و آن موترها را آماده ساختم و همچنان با مأمورین و اهالی داخل مذاکره شدم و آنها را اطمینان دادم که موترها در اختیارشان خواهد بود. فردا از سر صبح موترها به کار افتیدند و دریوران با سرعت و شطارت در هر کوچه و قصبه دم دروازه اهالی و مأمورین حضور یافتند و جویه جویه خانمها را به حویلی هتل بناروالی کشانیدند، که من در همانجا حاضر و به ترتیب و تنظیم جمعیت میکوشیدم. اولاً خودم از دیدن چهره های خانمهای مختلف با هر رنگ و قیافه متعجب بودم و من این تعداد از زنها را هیچ گاهی یکجا ندیده بودم. ثانیاً البسه عجیب و غریب چینهای کوتاه و دراز بعضی ها چادر را تا بالای بینی کشیده سرها را با شرمندگی پائین انداخته بعضی دستکش پوشیده و عینک سیاه به چشم گذاشته و همه سخن زدن را فراموش کرده. عجیبتر از زنها مردها هم بودند، که با نگاههای متعجب و چهره های افروخته گاه به همدیگر و گاهی به زنها نگاه میکردند. همه داخل سالون شدند، مشوش و متعجب بودند و کسی با کسی گپ نمیزد. صرف یکی دو خانم از مأمورین و یک دختر جوان که از فامیل داکتر رشیدی بود دلاورتر بودند و دیگران را راهنمایی میکردند.

حاکم اعلی وارد شد، خطابه جامعی ایراد کرد که همه ساکت و مبهوت بودند بعد از آن بنده به پا خاستم و چند جمله در باره خانمهای دلیر این مملکت که در گذشته ها ابراز شجاعت نموده بودند ایراد نمودم و بعداً یک فلم سینمایی را که چند روز قبل یک نفر به غرض کسب منفعت آورده بود و به عذر و زاری از من و انجنیر شرفی اجازه جنریترا ما راحاصل و دو شب فلم خود را چلانده

بود، آن فلم را در سالون غرض سرگرمی و رفع خجالت خانمها به نمایش گذاشتیم و در ساعات بعد از ظهر جلسه خاتمه پیدا کرد. در روزهای بعد به فکر ترتیب ستیج و نمایش یک درام شدید این کار به کمک سر معلم مکتب و چند تن از جوانان صورت گرفت و درامه ای که به نمایش گذاشته شد، البته آزادی و آزادمندی را تمثیل میکرد و خانم یکی از مأمورین درین نمایش با ما حصه گرفت که در آن زمان و آن شرائط امر عجیبی بود. متعاقباً حاکم اعلی در یکی از روزها در جنگل باغ دعوتی ترتیب داد، که در آن تمام مأمورین و یک تعداد از اهالی روشنفکر با خانمهایشان حضور یافتند (به فاصله چند کیلومتری مرکز شهر باغی مملو از اشجار وجود دارد که به جنگل باغ مشهور است). من درین روز ابتکاری به خرج دادم و اسب و گادی یکی از دوستان را خواستم با خانم و اولادها در گادی نشستیم و جلو اسب را به دست خود گرفتیم و بعد طی مسافه وارد جنگل باغ شدیم. حاکم اعلی پیشتر آمده بود و روز خوشی را باهم گذشتاندیم. بعد از آن در روزهای جمعه که مطابق به عنعنه بزکشی صورت میگرفت من به یکی از موترهای بارکشی سرباز چوکی میچیدم و عقب دروازه های مأمورین میفرستادم و خانمهایشان که از قبل باخبر بودند در چوکیها مینشستند و موتر مملو از خانمهای پرزیب و پررونق وارد میدان بزکشی میشد و به حرارت و شطارت چاپ اندازان می افزود، خاصناً که بعضاً تلاش ربودن بز در کنار موتر واقع میشد تماشای آن خانمها را مشعوف میساخت.

کمی بعدتر آمدن سردار محمد داوود صدراعظم غرض بازدید از امور تفحصات پترول صورت گرفت. درحوزه برمه کاری " یتیم طاق " که چند کیلومتر دورتر از مرکز بالای یک تپه قرار دارد ترتیبات لازمه به نسبت تشریف آوری صدر اعظم گرفته شد. رئیس تفحصات و انجنیران همه جمع بودند و انتظار تشریف آوری صدراعظم را میکشیدند. صدر اعظم به وسیله هلیکوپتر مستقیماً بر فراز تپه نشست و با انجنیران و کارکنان ملاقات به عمل آورد و به توضیحات آنها گوش فراداد و درضمن به تیلی که از چاه استخراج و به یک حوضچه فلزی طور نمونه جمع شده بود دست فروبرد و وقتی که آب و سابون آوردند، دست خود را نشست و اظهار داشت، که «من تا دم مرگ ازین تیل و ازین خاک دست نمیشویم!!!» این سخن پرمعنی تعجب و تحسین همه را فراهم کرد. من به مناسبت کارهای زیادی که داشتم در شهر باقی ماندم و به جمع آوری یک تعداد کثیر از اهالی و زنان روی لچ با افراد بناروالی و امنیه مشغول بودم.

چند ساعت گذشت و هلیکوپتر در کنار آسمان ظاهر شد. مردم به کف زدن و غریو پرداختند و دوردور نقطه ای که برای فرود آمدن هلیکوپتر تعیین شده بود جمع گردیدند. هلیکوپتر مانند شاهینی که بالای شکار خود بنشیند به زمین نشست، اما شمالی که از پره های آن به وجود آمد آنقدر شدید بود که دستار بعضیهارا طورمار پیچ به هوا بلند کرد و چین ها را از شانه ها دور انداخت و

آنقدر گرد و خاک به هوا بلند کرد که فضاء را تاریک و چشمها را پر از خاک کرد. و این گناه خود مردم بود که آنقدر نزدیک گردیده بودند. سردار محمد داوود از زینه فرود آمد و خورسند به نظر میرسید. آن گاه خودش پیش و دیگران به تعقیبش به میدانی روی آورد، که ما قبلاً مردم را در آن جمع کرده بودیم. این یک میدان وسیع و خشک بود که زن و مرد و اطفال به شکل دایره ئی ایستاده بودند و کف میزدند. زنهای روی لچ مأمورین و اهالی در صف مقدم و مردانشان در عقب ایستاده بودند. زنان اهالی اوزبک، پشتون، با لباسهای محلی خود و خانمهای ترکمن چوب باش با اندامهای رسا و چهره های گلگون با کلاههای بلند که با پارچه های رنگارنگ ابریشمی پیچیده بود و این ترکمنها همیشه روی لچ و آزاد اند جلوه عالی داشتند. این جمعیت به اندازه ای زیاد بود، که در شهر دورافتاده شبرغان تصورش هم نمیرفت. با ورود صدر اعظم درین محوطه کف زدنها شدید و صداها بلندتر گردید. این حرارت و پذیرائی داوود خان را به وجد آورده بود و طوری که شنیده میشد پیشانی او همیشه ترش میبود، درین ساعت پیشانیش باز و خوشحال به نظر میرسید. صدراعظم در وسط میدان در بین اهالی ایستاد و نطق کوتاهی ایراد کرد. او از آینده درخشان و ترقی وطن سخن زده پای خود را به زمین کوفت و گفت :

«امیدوارم که به بسیار زودی همین خاک شما را به گلزار تبدیل کنم.»

بعداً از پیش روی تمام جمعیت حلقه ئی گذشت و فرد فرد را معاینه کرد و سلام و تعظیم همه را قبول کرد در نزد ما که فامیلی ایستاده بودیم، رسید. نمیدانم که چه چیز توجهش را جلب کرد؟ مکثی کرد و به سر و روی دو طفل که چک چک میکردند، دست نوازش کشید. دیدارش با اهالی به پایان رسید و از بین جمعیت خارج شد؛ در حالی که مردم کف میزدند و هورا میکشیدند جانب تعمیر ولایت روانه شد.

این بود سرگذشت رویداد روی لچی یا رفع حجاب زنان که در شبرغان با آرامش کامل پایان یافت و سبب سرفرازی حاکم اعلی گردید، اما محمد صدیق خان وزیری که ازین جا به قندهار تبدیل شده بود به اثر بی تدبیری و یک دندگی که داشت در آنجا چنان آشوبی را برپا کرد که قوای عسکر مداخله کردند و در یک روز ۳۰۰ نفر در جاده های قندهار به خون غلتیدند و فرقه مشر عسکری محمد صدیق خان وزیری را بداخل تانک نجات داد و به کابل فرستاد. او صرف از وظیفه معزول شد چون خاندانی بود، اگر کس دیگری میبود به طور عاجل اعدام میگردد.

بعد ازین از رفتنم به مزار شریف و تشریف آوری اعلیحضرت را حکایت میکنم، که آن هم مربوط به همین دوره رفع حجاب میباشد.